

بخود باعث پیدایش تغییرات گسترده در نهادها، ارزش‌ها، افکار و روش‌ها می‌شود و همین است راز فضای پرتنش، پیچیده و پارادوکسیکال در عرصه سیاست و تفکر امروز ما.

پر پیداست برای حل این تضادها و معضل‌ها باید به سراغ مادر آنها که مدرنیزاسیون است، رفت. چه، این نوسازی است که موجب تکوین و تأسیس شکل‌های جدیدی از ساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و در نتیجه رفتارها، اندیشه‌ها و خواست‌های تازه می‌شود.

عمل می‌کنند و حرف می‌زنند. در واقع، این روزنامه‌ها، روزنامه نیستند، بلکه بیشتر بیانگر نقطه نظرات یک گروه سیاسی‌اند. اینها امروزه خلاء نبود احزاب سیاسی را در جامعه ما پر کرده‌اند. ثانیاً، شما به طور مشخص از مسأله دوم خرداد صحبت کردید که بنده در این باره ده مؤلفه دارم که در اینجا چون وقت نیست من فقط آنها را می‌خوانم: انفجار جمعیت و رشد جمعیت جوان، روند رو به رشد شهرنشینی در جامعه ایران، بالا رفتن درصد باسوادان و سطح دانش و معلومات عمومی، افزایش قابل ملاحظه جمعیت محصل و دانشجو، وارد شدن نسل جدید به صحنه سیاسی کشور، بالا رفتن علاقه به شرکت در انتخابات، عدم خشنودی از دولتمردان جناح محافظه‌کار، بالا رفتن تعداد و تنوع روزنامه‌ها و نشریات، حضور فعال‌تر زنان در صحنه سیاست و استفاده از ابزارهای ارتباطات جمعی جهانی و آشنایی با تحولات سیاسی روز.

\* سخنران محترم به پاره‌ای مباحث و موضوعات اشاره کردند که به نظر من ریشه و محور بسیاری از آنها در مسأله تجدد و فرایند نوسازی است. اینکه در عرصه سیاست و اندیشه در ایران امروز تضاد و تراحم پدید آمده ریشه‌اش در همان مسأله تجدد است. زیرا بسیاری از مسائل ما در گرو نگاه درست به تجدد است و تا وقتی که تکلیف ما با تجدد و تجددطلبی و سنت روشن نشود، همچنان همین تضادها و بیشتر از آنها را خواهیم داشت.

البته انقلاب اسلامی دوره تازه‌ای را در روند تجدد گشود. دولت جمهوری اسلامی به دلایل عدیده برنامه‌ای را در زمینه نوسازی دنبال

نکرد ولی در این دوره هم غربگرایی به صورت تازه‌ای رواج گرفت، اشیاء و کالاهای خارجی به بازارهای ایران سرازیر شد. جمعیت با سرعت رو به افزایش نهاد.

جوانان و زنان به آزادی‌های تازه‌ای دست یافتند. تحرک اجتماعی بر اساس مشاغل امکان‌پذیر گشت و دانش آموختگی و تخصص راه را به سوی این مشاغل باز کرد.

به آن سه عاملی که شما به عنوان ریشه و بنیاد این تضادها بیان کردید می‌توان عوامل دیگری را هم افزود. نقش این عوامل هم در پیدایش فضای پارادوکسیکال و پیچیده امروز غیر قابل انکار است. این عوامل عبارتند از: دگرگونی ساختار و جایگاه خانواده، تقویت جایگاه زنان در جامعه، تحول و تقویت قشرهای اجتماعی از سنتی به مدرن و بسط طبقات متوسط جدید.

بطور طبیعی چنین عواملی را می‌توان از آثار و پیامدهای مدرنیزاسیون و نوسازی در جامعه دانست. مسلم است که در فرایند مدرنیزاسیون مجموعه‌ای از معارف، ایدئولوژی‌ها، نهادها و شیوه‌های زندگی جدید به جامعه وارد شده است. و شرط لازم بکارگیری آنها و کاربرد فنون جدید؛ اعتقاد به آزادی و دموکراسی و مشارکت مردم در امور است.

این چنین، مدرنیزاسیون در زمینه‌های سیاسی (ایجاد نظام پارلمانی مردم سالار، تلاش در تحقق دموکراسی) در زمینه اقتصادی (ارتباط و تعامل با بازارهای جهانی، ایجاد شیوه‌های تازه در تولید و مصرف و در زمینه فرهنگی (پذیرش مفهوم پیشرفت، ارتباط با فرهنگهای دیگر) خود

نکرده باشد. البته باکی نیست. چه، این قدم‌های اولیه و اول راه است. حال بینیم اهمیت سیاسی این مسأله چیست؟

به عقیده من این صحبت‌هایی که دارد می‌شود می‌تواند ما را به طرف یک نوع جریانی، که می‌دانم متأسفانه در جامعه ما بار چندان مثبتی با خودش ندارد و من این کلمه را خارج از برچسب‌های سیاسی آن و تنها به مفهوم فلسفی آن به کار می‌برم، واژه نامطلوب لیبرالیسم است. به نظر من این بحث‌ها ما را به طرف یک لیبرالیسم اسلامی پیش می‌برد. که یکی از لوازم آن آرا متفاوت و چندگانگی و به عقیده من پلورالیسم اسلامی است. البته لیبرالیسم اسلامی پیش شرط لیبرالیسم سیاسی است. یعنی تا زمانی که ما فکر می‌کنیم در جامعه‌ای مثل ایران، می‌توانیم نظام لیبرالیسم سیاسی را به ارمغان بیاوریم ولی در نحوه تفکر دینی‌مان؛ برداشت ما از لیبرالیسم به معنی فلسفی آن باشد نه به عنوان برچسب سیاسی. پیدایی چنین تلقی‌ای به نظر من قدم مثبتی است. یعنی ما در راستای یک حرکتی افتاده‌ایم که برای خیلی‌ها خوشایند است و برای بسیاری ناخوشایند.

هر انسان منصف و بی‌طرفی اگر اندک دقتی داشته باشد. می‌بیند بعد از دو دهه، جامعه ایران پختگی فکری خودش را به منصفه ظهور گذاشته است. مثلاً می‌بینیم که جامعه انقلابی ایران، این بار به این نقطه و به این پختگی فکری رسیده که شاید بهترین روش تحول سیاسی در جامعه، انقلاب نیست بلکه رفرم و اصلاحات تدریجی است. این تحول و دگرگونی‌گفتمان ثمره‌های بلوغ فکری جامعه هستند. مثلاً پذیرش گفتار دگراندیشان، پذیرش واقعیت‌های جامعه جهانی و رعایت قانون همه این

مؤلفه‌ها، شاخصه‌هایی هستند که بلوغ فکری چند سال گذشته برای ما به همراه آورده است.

حاصل کلام آن که در بیست سال گذشته، ما در حوزه سیاست و تفکر با تناقضات عجیب و غریبی روبرو بودیم که پایانی ندارد و باز هم ادامه دارد. البته باز هم می‌بینیم که با وجود این پارادوکس‌ها و تضادهایی که به وجود آمده؛ بلوغ فکری جامعه هم به موازات این تضادها پیش رفته که البته این تحول و پیشرفت امری بسیار میمون و خوشایند است.

#### پرسش و پاسخ

\* شما نقش و عوامل بسیاری در پیدایش شرایط کنونی نادیده گرفتید و به تأثیر بسیار مؤثر احزاب اشاره چندان نکرده‌اید و همین‌طور به دگرگونی‌های مهمی که پس از جریان دوم خرداد پدید آمده به راحتی گذشتید.

دکتر بروجردی: همانطوری که عرض کردم. عامل اول، دگرگونی‌های فرهنگی، اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی در جامعه ما بود. من به عنوان یک دانشجوی علوم سیاسی آن عینکی که به چشم خود می‌زنم عامل مادی و مشخصه‌های زمینی است و البته بحث فلسفی نیست. بحث راجع به دگردیی‌های سیاسی یک جامعه است. سؤال شما را این‌گونه می‌شود جواب داد که لزوماً مشخصه بارز تحول سیاسی در جامعه نیازی ندارد که حتماً تحزب باشد. چنان‌که خیلی اوقات مثل مقطع فعلی جامعه ما وجود دارد که ما احزاب نداریم، ولی جایگزینی‌های آنها را داریم. ما روزنامه‌هایی داریم که نقش احزاب سیاسی را بازی می‌کنند و جناحی

**و : در رابطه با پلورالیسم**

- ۱ - آیا پلورالیسم با دینداری سازگار است؟
- ۲ - آیا اسلام؛ پلورالیسم (تکثرگرایی) را مجاز می‌داند یا تنها همزیستی و مدارا را؟
- ۳ - آیا باید پلورالیسم دینی را از پلورالیسم سیاسی و اجتماعی متمایز دانست؟
- ۴ - آیا سخن گفتن از موضوع پلورالیسم دینی با توده‌های مردم عمل درستی است یا تنها باید با نخبگان‌های فکری جامعه از آن سخن گفت؟

**ز : در رابطه با دین و علم و تکنولوژی**

- ۱ - آیا علم پدیده‌ای بی طرف است؟
- ۲ - آیا علم، به فلسفه به ویژه از نوع تصوف شرقی آن نیازمند است؟
- ۳ - آیا تکنولوژی صرفاً ابزاری است در دست بشر و یا مظهری است از مابعدالطبیعه نوین و انقیاد آور هستی؟
- ۴ - آیا در جهانی که تفکر علمی بر آن غلبه یافته؛ برای دین و تفکر دینی آینده‌ای متصور است؟

**ح : در رابطه با حقوق و آزادی‌ها**

- ۱ - آیا مراعات حقوق اجتماعی ملحدان و مرتدان و کافران در یک جامعه دینی پذیرفته است؟
- ۲ - آیا اقلیت‌های دینی باید از حقوق و آزادی‌های مشابه با مسلمانان برخوردار باشند؟
- ۳ - آیا آزادی و عدالت در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند؟

**۴ - آیا حقوق بشر گفتمانی اسلامی است؟**

۵ - آیا منافع و امنیت جامعه از تهدید آزادی لطمه بیشتری می‌بیند یا از بسط آن؟

قصد ما از طرح این سؤاها از یک سو این است که شور و شوق و اشتیاقی که به این قبیل مسائل در جامعه وجود دارد، بیان کنیم و از سوی دیگر، پیچیدگی این قبیل پرسش‌هاست. یعنی ما نمی‌توانیم به هیچ یک از این سؤاها بی‌که گفتم، جواب آسانی بدهیم. چه، هر کدام از این بحث‌ها و سؤاها؛ واقعاً موضوع رساله‌های دکتری و یا موضوع بحث یک میزگرد و یا کنفرانس است. به هر روی، باید این نکته را به تأکید بگویم که در ایران امروز به یک دوران بلوغ فکری داریم می‌رسیم و همه اتفاقاتی که خارج از این پنجره اتفاق می‌افتد، چیزهای جالبی است. این بلوغ فکری که جامعه دارد پیدا می‌کند این است که الگوبرداری از دیگران را کنار گذاشته و دارد خودش فکر می‌کند که راه‌حل‌های مسائل خودش را خود پیدا کند و هر روزه این جامعه سؤالات جدید و تازه‌ای هم مطرح می‌کند. به نظر من این‌ها، قدم‌های بسیار مهمی هستند، نه به این خاطر که چند نفر نخبه فرهنگی در این جامعه پیدا شده‌اند که دارند سؤال درست مطرح می‌کنند. چنان که یکی از متفکران غربی می‌گوید که «ما باید بیش از توانایی در مطرح کردن پاسخ به یک پرسش، باید هنر طرح سؤال داشته باشیم.»

امروزه، ما می‌بینیم که جامعه ما هنر «طرح سؤال» را پیدا کرده است، هر چند که جواب‌های درست و درخوری را به این سؤاها هنوز پیدا

در این بخش فقط به طرح سؤالهایی که در این زمینه هست و سؤالهایی که جامعه روشنفکری و جامعه ایران دارد از خودش می‌کند، می‌پردازم. این سؤالات در باب هشت مسأله مهم است که جامعه با آن درگیر است و به نظر من التهاب فکری که امروزه در جامعه ایران وجود دارد، مقداری ناشی از این مسائل است.

به نظر من این سؤالات، مسائل مهمی هستند که برای مردم مطرح شده و همواره در پی پاسخ به آنها هستند:

#### الف: در رابطه با دموکراسی

- ۱ - آیا دموکراسی فقط شیوه‌ای برای حکومت کردن است؟
- ۲ - آیا پذیرفتن دموکراسی بدون التزام به انسان‌گرایی ممکن است؟
- ۳ - در صورت بروز تعارض میان حقوق دموکراتیک و قوانین الهی اولویت با کدام است؟
- ۴ - آیا در جمهوری اسلامی آرای عمومی برتر از تفاسیر دینی از حکومت می‌نشینند؟
- ۵ - آیا صرفاً با پذیرفتن مفاهیم اسلامی شورا، اجماع و بیعت می‌توان حکومت دموکراتیک دینی تشکیل داد؟

#### ب: در رابطه با معرفت‌شناسی

- ۱ - آیا فقه اسلامی می‌تواند موضوع تحلیل‌های معرفت‌شناسانه و قرائت‌های تعبیرگرایانه یا هرمنوتیک قرار بگیرد؟
- ۲ - آیا این کار انسان را به خداگرایی طبیعی سوق خواهد داد؟
- ۳ - آیا پلورالیسم معرفت‌شناختی اساس رفتار دموکراتیک است؟

#### ج: در رابطه با اسلام و ایدئولوژی

- ۱ - آیا ارائه تفسیر ایدئولوژیک از دین؛ ممکن، مطلوب و یا آن که اجتناب‌ناپذیر است؟
- ۲ - آیا اسلام از نظر ماهوی دینی سیاسی است؟
- ۳ - آیا صلاحیت حرفه‌ای - اداری بر تعهد ایدئولوژیک مقدم است؟
- ۴ - آیا اسلام با ملی‌گرایی سازگار است؟

#### د: در رابطه با اسلام و تجدد

- ۱ - آیا می‌توان به پیکربندی مجدد تجدد پرداخت؟
- ۲ - آیا تجدد؛ گونه‌های غیر غربی نیز دارد؟
- ۳ - آیا جوامع غیر غربی می‌توانند از انتقاداتی که به تجدد وارد است به عنوان میانبری فرهنگی - تاریخی برای رسیدن به آینده سود جویند؟
- ۴ - آیا مسلمانان می‌توانند به وام‌گیری فکری از انتقادات پُست مدرنیستی تجدد بپردازند؟
- ۵ - راه و شیوه مدرن شدن ایرانیان کدام است؟

#### ه: در رابطه با اسلام و غرب

- ۱ - آیا سکولاریزاسیون و غرب‌زدگی پدیده‌های واحدی هستند و یا اینکه حداقل با هم مشابه‌اند؟
- ۲ - نتایج و تبعات مواجهه متفاوت و ناهم‌زمان مسلمانان و مسیحیان با تمدن مدرن چه بوده است؟
- ۳ - آیا انتقاداتی که به ایدئولوژی‌های اروپا محور وارد است این انتقادات دلیلی بر بطلان اصول روشنگری است؟

توانایی اقتصادی طبقه متوسط بوده‌ایم. اما به موازات پایین آمدن توانایی این طبقه و پایین رفتن کفه ترازوی توانایی اقتصادی طبقه متوسط، می‌بینیم یک اتفاق جالبی افتاده و طرف دیگر ترازو بالا رفته است. این طرف ترازو سرمایه معنوی و سرمایه فرهنگی طبقه متوسط است. یعنی اینکه طبقه متوسط سرمایه مالی خود را هر روز از دست می‌دهد و تنها چیزی که می‌تواند به عنوان نمایه تشخیص آن طبقه در جامعه باشد، سرمایه فرهنگی است و می‌بینیم که طبقه متوسط با وجود همه توهین‌ها و برچسب‌هایی که به آن زده شده و طاغوتی و غرب زده خوانده شده، نه تنها سرمایه فرهنگی‌اش را از دست نداده بلکه آن را حفظ و تقویت کرده است. این مفهوم سرمایه فرهنگی را هم از یک انسان شناس فرانسوی به نام «پیر بلدو» وام گرفتیم که می‌گوید: «سرمایه فرهنگی، مجموعه آداب و رسوم و سنن و باورهایی است که قابل انتقال از نسلی به نسل دیگر است.» یعنی مثلاً اگر من نحوه لباس پوشیدنم، نحوه غذا خوردنم و نحوه فکر کردنم را به بچه‌ام یاد بدهم، این را به عنوان سرمایه فرهنگی از آن یاد می‌کند.

بدین گونه، باید گفت که رشد فوق‌العاده مطبوعات، کتاب‌ها، فیلم‌ها و نهادهای فرهنگی، هنری و اجتماعی بیانگر توان فکری و فرهنگی این طبقه است. بنابراین، علیرغم وضعیت نابسامان اقتصادی و اجتماعی، سرمایه فرهنگی طبقه متوسط سقوط نکرده بلکه در دوران کنونی دارد یک بازگشتی می‌کند به آن حالت مرکزی که در گذشته هم از آن برخوردار بوده است. با وجود این که سرمایه مالی این طبقه هم کماکان دارد پایین می‌آید.

**پارادوکس سیزدهم؛** نکته آخری که می‌خواستم به عنوان پارادوکس مطرح بکنم این است که علیرغم اعمال هرچه بیشتر نظارت استصوابی توسط شورای نگهبان، ما می‌بینیم که در عرض هفت، هشت سال گذشته و بخصوص در سه سال گذشته شور و شعف مردم برای مشارکت و شرکت در انتخابات بالا رفته است.

در اینجا آمار و ارقام زیادی هست که می‌توان ارائه کرد. آمارها نشان می‌دهد به همان مقداری که شورای نگهبان مثلاً با استفاده از همین اصل نظارت استصوابی تعداد کاندیداها را کاهش می‌دهد؛ این روبه باعث نمی‌شود که مردم در انتخابات شرکت نکنند. موجب نمی‌شود که مردم در دور بعدی انتخابات؛ خودشان را کاندیدای نمایندگی مجلس، ریاست جمهوری و یا شورای شهر نکنند. یعنی این هم خیلی اتفاق جالبی است. یعنی از یک طرف از فیلتر شورای نگهبان هر چه می‌گذرد، دارد سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود. بخصوص در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری و مجلس که سخت‌ترین سخت‌گیری‌ها را شورای نگهبان در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری و مجلس انجام می‌دهد. در اثر تغییر شرایط، در رابطه با انتخابات مجلس ششم شورای نگهبان با سعه صدر بیشتری با کاندیداها روبرو شد، در صورتی که در انتخابات گذشته سخت‌گیری‌های بیشتری اعمال می‌کرد.

به هر جهت، این مؤلفه‌هایی که ارائه کردم شاخص‌های سیاسی و مؤلفه‌های سیاسی جامعه ما بود که برای فهم مسائل و درگیری‌های سیاسی، فکری و اجتماعی ما سودمندند و تحلیل‌گر سیاسی مسائل ایران، باید به آنها توجه داشته باشد.

نیستند که در مقام دارندگان مرجعیت دینی توانسته‌اند دولت را در اختیار بگیرند، بلکه به نظر من این نهاد دولت است که بر روحانیون غلبه یافته است. یعنی این نهاد دولت است که روحانیون را به عنوان کارمند دستگاه عریض و طویل دولت و قوای سه‌گانه تبدیل کرده است و محدودیت‌های حرکت، جنبش و تفکر را مثل هر کارمند دیگر دولت که با مقرراتی روبرو است بر روحانیون اعمال کرده است. در واقع، همکاری روحانیت با دولت و حضورش در عرصه‌های اداری، تصمیم‌گیری و مدیریت؛ وضعی را پیش آورده که در آن روحانیت نقش موسعی پیدا کرده و توقعاتی از او می‌رود که در گذشته چنین نبوده است. امروزه، روحانیت در اداره جامعه و در فعالیت‌های سیاسی و اداری به شدت فعال است و به طور طبیعی باید لوازم این حضور و فعالیت را بپذیرد.

در گذشته تمام روحانیون در فوق و ورای نهاد دولت قرار داشتند ولی اینک، به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ برخی از روحانیون خارج از نهاد دولت هستند و بخشی هم جزو نهاد دولت‌اند. خوب، بطور طبیعی، ارزش‌ها، افکار، رفتارهای هر دو گروه با یکدیگر تفاوت دارد.

**پارادوکس یازدهم؛** من در این رابطه یک پارادوکس دیگری را هم عرض می‌کنم که شاید خیلی افراد از آن آگاه نباشند. این نتیجه برای من خیلی جالب بود که تعداد نمایندگان روحانی را در ادوار مختلف مجلس پس از انقلاب اسلامی با دوران مشروطیت مقایسه می‌کردم. این مطلب باعث تعجب بود که بعد از بیست سال نظام جمهوری اسلامی، در انتخابات مجلس ششم درصد روحانیونی که در مجلس فعلی ما هستند از

درصد روحانیونی که حدود صد سال پیش در انقلاب مشروطه در مجلس مشروطه نشسته بودند، کمتر است. یعنی ما در دوران مشروطه ۱۴ درصد روحانی در مجلس داشتیم، در حالی که امروزه یک چیزی در حدود ۱۲/۶ درصد به عبارت دیگر، در آخرین انتخابات در جمهوری اسلامی ایران که حکومت آن دینی است؛ حضور روحانیون کمتر شده است. در حالی که در مجلس قبل از انقلاب تعداد روحانیان ۳ درصد بود و بعد از انقلاب در سال ۱۳۵۹ شمار آنها به چیزی حدود ۴۹ درصد رسید و از آن ۴۹ درصد مجلس اول، این تعداد کاملاً سیر نزولی پیدا کرده تا دوره فعلی که گفتم در انتخابات اخیر به ۱۲/۶ درصد رسید.

افزون بر مجلس، این وضع در قوه مجریه، دانشگاه‌ها و مراکز دولتی هم اتفاق افتاده، بطوریکه در حال حاضر تعداد وزیران و معاونان وزیر و سفیران و مدیران کل روحانی بسیار کمتر از گذشته شده است.

این هم یک پارادوکس دیگر است که چگونه می‌شود بعد از بیست سال؛ روحانیت در انظار اجتماعی، از آن مقبولیتی که شاید ۹۵ سال (۱۹۰۶) پیش برخوردار بود، امروزه مقبولیت کمتری یافته است، آمار و ارقام نشان می‌دهد که امروزه این مقبولیت در مقایسه با صدر مشروطیت و در دهه اول انقلاب کمتر شده است. این هم یکی از آن پارادوکس‌های جالب سیاست در ایران امروز است.

**پارادوکس دوازدهم؛** پارادوکس دیگری که به ذهن می‌رسد درباره طبقة متوسط ایران است. همه ما شاید خیلی راحت باهم توافق کنیم که در این دوران پرتلاطم ایران پس از انقلاب، ما شاهد کاهش چشمگیری در

محدودیت‌های حقوقی که دارند، چگونه بالا رفته و می‌رود؛ آمار و ارقام بسیاری در دسترس ما قرار دارد.

اندک بررسی در آثار منتشر شده در دو دهه اخیر نشان می‌دهد که مسأله‌شناسی در حوزه فرهنگ، اقتصاد، سیاست، هنر و اجتماع معاصر ایران به نحو بسیار جدی مورد توجه و علاقه نویسندگان، صاحب‌نظران و مسئولان دولتی بوده است. چنانکه موضوع مدرنیته در ایران و مسأله‌شناسی آن در حوزه‌های فکری و علمی از قبیل جامعه‌شناسی، تاریخ سیاسی فرهنگ سیاسی و اقتصاد سیاسی از دیدگاه و منظرهای متفاوت طرح و بحث شده است، این چنین است که تنها در این موضوع می‌توان از تلقی روشنفکران، تلقی مردم، تلقی مدیران، انگاره‌های غریبان و دیدگاه گروه‌های سیاسی صدها کتاب و مقاله فراهم آورد. پر پیداست که این گونه پویه و جدیت و خودیابی و گره‌گشایی در گذشته نه ممکن و نه متصور بود.

بر اساس این تضاد دانشوران و سیاستمداران و مردمان ما می‌دانند که مشکل دارند، محدودیت دارند، امکانات ندارند ولی آنها می‌گویند درست است که تشیع آموزه‌های بسیار خوبی را ارائه نموده ولی در عمل این آموزه‌ها نشان داده که توانایی عرفی شدن را ندارد. حالا یا ما بد عمل کرده‌ایم یا آن قرائت از تشیع و اسلام ناتوانی خود را در عرفی شدن نمایانده است.

آنان بر این باورند که از ابعاد و عوامل و پیچیدگی مسائل و مشکلات خود مطلع هستند ولی با این همه، برای حل آن؛ امکانات و توانمندی‌های

بومی خود را در نظر می‌آورند و سعی می‌کنند راه حل مناسب را پیدا کنند.

**پارادوکس نهم؛** در دورانی که بسیاری از اسلام‌شناسان غربی معتقدند که اسلام شیعی کمتر از هر دین دیگری مستعد عرفی شدن و سکولار شدن است، بخشی از روشنفکران دینی ما خواهان یک نظام حکومتی عرفی شده‌اند. یعنی این که جدایی دین از حکومت و شخصی بودن ایمان و پلورالیسم سیاسی را پذیرا می‌شوند. این هم یک پدیده بسیار جالب است، یعنی آن جا یک گروهی در غرب نشسته‌اند و می‌گویند تنها یک قرائت از تشیع درست است و می‌گویند که تشیع چون می‌گوید: من دینی هستم که برای همه امور زندگانی افراد قانون دارم، بنابراین، این دین توانایی عرفی شدن را ندارد. البته در صورتی جامعه ایران را بشناسیم، نمی‌توانیم فقط به این اکتفا کنیم که در قرآن چه چیزی راجع به حکومت دینی گفته‌اند. همان طور که اگر شما بخواهید جامعه کنونی هر کشوری مثلاً آمریکا را بخواهید ببینید، نمی‌توانید فقط با رجوع به قانون اساسی آن کشور بگویید جامعه آمریکا این خصوصیات را دارد. در حالی که واقعیت امروز این کشور می‌تواند پیچیدگی دیگری به خودش گرفته باشد.

**پارادوکس دهم؛** این پارادوکس مربوط است به روحانیت به عنوان قشر حاکم و آن گروهی که به اصطلاح بیشترین تأثیر را در پیروزی و استمرار انقلاب اسلامی و نظام سیاسی فعلی جامعه ما دارد. به نظر من در این جا هم یک تحول جالبی صورت گرفته و آن این است که این روحانیون



به بیان دیگر ما ناچار شده‌ایم برای دفاع از معتقدات و ارزش‌ها و آموزه‌های دینی خود از ابزارهای غیر اسلامی و نقادی ناقدان غیر مسلمان وام بگیریم.

اینک، روشنفکران مسلمان از نظریات رایج در جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روابط بین‌الملل، فلسفه تاریخ، فلسفه دین و فلسفه علم و روش‌های تحقیق جدید استفاده کرده و می‌کوشند تا معرفت دینی و ایمان و اعتقادات خود را تقویت کنند و در برابر مخالفان فکری خود از این ابزارها و شیوه‌ها بهره می‌گیرند.

**پارادوکس هفتم؛** این است که با جامعه و شهروندانی روبرو هستیم که علیرغم محدودیت‌های زیاد سیاسی که پیرامون خود دارند، در دهه گذشته دورانی از شکوفایی فکری را دارا شده‌اند و روز به روز ابعاد این شکوفایی و باروری بیشتر شده است. این هم باز خیلی جالب است. در علوم سیاسی سال‌های سال است که می‌گویند اگر جامعه‌ای استبدادی یا استبداد زده باشد، کاروان اندیشه در آن جاری نیست و از حرکت باز می‌ایستد، در حالی که در جامعه ایران، این نظریه صادق نیست و نیز جوامع بسیاری هم هستند که می‌تواند در آنجا محدودیت‌های سیاسی بی‌شماری باشد ولی کاروان تفکر به راه خود ادامه دهد. ایران کنونی، شیلی در زمان پینوشه و چکسلواکی نمونه غلط بودن این دیدگاه است.

این وضعیت پدیده فوق‌العاده جالبی است و نشان می‌دهد که با وجود پاره‌ای محدودیت برای اندیشه وران، بازهم در این جامعه رشد و شکوفایی اندیشه مشاهده می‌شود.

در حال حاضر، در هر سال حدود ۲۰۰۰۰ عنوان کتاب در رشته‌های مختلف علمی و به ویژه علوم اجتماعی و انسانی منتشر می‌شود و بسیاری از این آثار در جهت آموزه‌های دینی و سیاسی و حکومتی ما نیست و حکومت هم متعرض نویسندگان آنها نمی‌شود و بالندگی و شکوفایی اندیشه همچنان رو به پیشرفت دارد.

**پارادوکس هشتم؛** در گذشته هنگامی که مشکل یا مسأله‌ای در جامعه چهره می‌نمود، دولتمداران و روشنفکران و نویسندگان برای حل آن مشکل یا مسأله به دنبال سخنان، منابع و الگوهای غیر بومی و بیگانه می‌رفتند و این تصور و اعتماد به نفس را نداشتند که جواب پرسش و معمای خود در درون دانش و فرهنگ بومی خویش بیابند. اما پس از انقلاب اسلامی و در دو دهه گذشته سیاستمداران و صاحب‌نظران برای هر مشکلی به توانمندی و دانش خود رجوع می‌کنند.

امروزه، فرهنگ بومی مشکلات خودش را در می‌یابد و دیگر خود را ملزم نمی‌داند که بخواهد از مدل‌های غربی پیروی و الگوبرداری بکند. بدین گونه، هر جامعه در پی کشف راههای بومی برای حل مشکلات جامعه خود؛ به سر و کله زدن با مشکلات و معضلات جامعه خودش می‌پردازد، جامعه‌ای که در آن علیرغم محدودیت‌های حقوقی که زنان با آن روبرو هستند، بر اثر مداومت و جدیت زنان و مردان دستاوردهای عظیمی در حوزه تحصیل، فرهنگ و اشتغال حاصل می‌گردد و همین امور باعث گسترش و آگاهی کل جامعه نسبت به حقوق زنان می‌شود. در این باره و در رابطه با این که نقش اجتماعی بانوان در جامعه ایران با وجود

بتوانید آن را به یک وجهه و با یک گرایش و به یک مؤلفه، منتهی‌اش کنید. این فرهنگ از عناصر مختلف سنتی، مدرن، اسلامی، ایرانی و غربی تشکیل شده است.

منظورم از فرهنگ التقاطی این است که در فرهنگ فعلی ما، هم جنبه دینی و هم تفکر سکولار، با بهره‌برداری از میراث غربی و میراث ایران قبل از اسلام با هم آمیخته شده‌اند و افکار، آداب و رسوم، ضرب‌المثل‌ها و گفتمان سیاسی جامعه شکل التقاطی به خودش گرفته است. بنابراین، اگر ما این را بپذیریم که فرهنگ ما التقاطی است، آن وقت حاکم شدن هر نوع شکل حکومتی که درصدد نفی یکی از این خصیصه‌های سه‌گانه باشد، راه به جایی نمی‌برد، یعنی هر حکومتی که بخواهد جنبه ملی یا غربی فرهنگ و هویت ما را نفی بکند یا اینکه بالعکس، بخواهد جنبه دینی را که از دو جنبه دیگر بسیار مهم‌تر است نفی بکند، نمی‌تواند ره به جایی ببرد. به هر صورت، اگر بخواهید یکی از سه تا پایه‌ی صندلی هویت را بزنید، یا انکار بکنید، راه به جایی نخواهید برد. در این بین افرادی هستند که همت و ادعای صیانت از سنت را دارند، اما بنا به مصلحت حکومت در بسیاری از موارد به قرائت‌های تازه‌ای از اصول و احکام دینی پرداختند که به نظر سنت‌گرایان حرکتی مخالف سنت است. این وضع از شخص امام خمینی (ره) شروع می‌شود و تا دوران فعلی ادامه می‌یابد. یعنی ما از یک طرف ادعا می‌کنیم که می‌خواهیم از این سنت‌ها حفاظت بکنیم و از طرف دیگر، به خاطر نیازهای یک حکومت، حکومتی که با یک جامعه پیچیده و بغرنج و چند بُعدی سر و کار دارد و این همه تحول را

در این بیست سال اخیر گذارنده است، می‌خواهیم از نتایج فرهنگ‌های دیگر هم استفاده کنیم.

در حقیقت، حکومتگر امروز وقتی به جامعه‌اش می‌نگرد؛ هم پاره‌ای از عناصر مدرن را می‌بیند و هم بخشی از عناصر به شدت عناصر سنت‌گرا را. او نمی‌تواند نسبت به این دو عنصر مهم بی تفاوت بماند. از این رو، پدیده‌ای پیش می‌آید که قانون‌گذار یا حکومتگر در برابر آن در می‌ماند و برای حل آن به فکر ایجاد تشخیص مصلحت نظام می‌افتد.

بنابراین، بحث مصلحت نظام به نظر من یک چیز خیلی بدیهی است. در روز اولی که ما سر کلاس می‌رویم، به شاگردها می‌گوییم که سیاست، هنر جان دادن به آن چیزی است که ممکن و لازم است. من اینها را به عنوان نقطه ضعف مطرح نمی‌کنم. بلکه به عنوان یک حقیقتی که از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی به چشم می‌خورد، مطرح می‌کنم.

بدین سان، ما در قانون اساسی مجمع تشخیص مصلحت را پدید آورده‌ایم. در حالی که قوه مقننه هم داریم و کار قانون‌گذاری در حیطه اختیارات مجلس است، ولی به دلیل پاره‌ای مشکلات، مجمع تشخیص نظام قانون‌گذار شده است و در بالای سر مجلس تعبیه گردیده است.

**پارادوکس ششم:** این است که ما با یک جامعه‌ای سر و کار داریم که بخشی از روشنفکران دینی‌اش برای آن که دیدگاه‌های غربیان را نفی و نقد کنند، به روش‌ها و داده‌ها و نتایج خود غربیان و نوشته‌های متفکران غربی توسل می‌جویند. این هم یک پارادوکس جالب دیگری است که برای نقد از منظر اسلامی، فرد مجبور است از نقد غیراسلامی خود غربیان بهره ببرد.

کاملاً ایدئولوژیک و کاملاً سیاست‌زده است. در همان حال، در حالی که حکومت سیاست‌زده است، ولی در آن احزاب شناخته شده و قانونی و مؤثر وجود ندارند. این یک پارادوکس خیلی جالب است. معمولاً در جوامعی که سیاسی هستند، احزاب خیلی مشخص و کارآمدی دارند که شیوه کارشان، عملکردشان و سقف طرفدارانشان خیلی مشخص است، در جامعه ما هم این یکی از آن پارادوکس‌ها است که اگر چه جامعه به شدت سیاسی است ولی از احزاب قدرتمند و کارآمد که بازیگران اصلی عرصه سیاست‌اند، خبری نیست. البته احزاب حضور دارند، ولی حضورشان تنها در زمان انتخابات است و پس از آن از فعالیت‌های سیاسی غایب‌اند. بعلاوه، اهداف، نیروها و عملکرد احزاب کاملاً آشکار نیست و در پاره‌ای مواقع، احزاب به صورت دوره‌ها و محافل خاص و محل تجمع دوستان و افراد یک خانواده درآمد و از کارکرد احزاب واقعی به دور افتاده‌اند.

در همانحال، در این جامعه سیاست‌زده، نهادهای سیاسی که مشارکت همگانی را فرا پیش آرند، وجود ندارد و گروه‌های ذی نفوذ که در ادبیات سیاسی تعریف خاص خود را دارد، مشاهده نمی‌شود و بر عکس گروه‌های فشاری وجود دارند که در ساخت سیاسی کاملاً تأثیر گذارند.

**پارادوکس چهارم؛** ما از یک حکومت دینی برخوردار هستیم که در آن مناسک و شعارهای دینی یکی از اصول متعارف حیات سیاسی این جامعه شده است. در عین حال باید اذعان کنیم که نیروها، نهادها، آرمانها،

عقاید، زبان و مضامین عرفی هم در این جامعه دینی کماکان پا برجاستند و به حیات خودشان ادامه می‌دهند و مهمتر این که در قلمرو زندگی خصوصی افراد به شدت مقبولیت دارند. این پارادوکس ایجاب می‌کند، که ما در جامعه هم شعائر و شعارها و مناسک دینی را داشته باشیم و هم جنبه‌های مدرن، نو و عرفی را.

این که در درون خانه چه می‌گذرد؟ در اجتماع چه می‌گذرد؟ کجا بر خصلت‌های عرفی یک جامعه تأکید می‌شود و کجا بر خصلت‌های دینی و مذهبی وضعیت روشن و کاملاً خط‌کشی شده‌ای ندارد. پس، ما هر دو مورد را مشاهده می‌کنیم. گاه در قلمرو خصوصی مسائل عرفی رعایت می‌شود و گاه در قلمرو عمومی، شعائر و آداب مذهبی. معنی این سخن آن است که آموزه‌های دینی در کنار خصلت‌ها و انگاره‌ها عرفی همزیستی مسالمت‌آمیزی را در پیش گرفته‌اند. در حالی که حکومت دینی و رهبران مذهبی به شدت با نگره‌ها و رفتارهای عرفی و مدرن که غیر دینی‌اند، مخالفت می‌ورزند.

در حقیقت، ما همواره بین نهادها و شعائر مذهبی و عرفی در نوسان هستیم. چه بسا در زندگی خصوصی خود ارزشهای مذهبی را رعایت می‌کنیم، ولی در عرصه حیات جمعی ارزشها و الگوهای عرفی بر ما مسلط می‌شوند.

**پارادوکس پنجم؛** شکل و شمایل فرهنگی جامعه ترکیبی و التقاطی است. یعنی اگر بخواهیم تندیس آن جامعه را با نگارش و نقاشی ترسیم کنیم می‌بینیم که فرهنگی کاملاً التقاطی دارد. یعنی فرهنگی نیست که شما

تودرتوی معرفت‌شناسی عصر تجدد درگیر شده است. به عبارت دیگر، معضلات سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اقتصادی جامعه پیچیده ایران بعد از انقلاب از یک سو و جنبه خصوصی داشتن وجه غالب فقه شیعه از سوی دیگر سبب شده تا ما جواب‌های آماده‌ای برای معضلات و مشکلات اجتماعی خود نداشته باشیم و لذا مجبوریم توسل بجویم به مصلحت نظام و یا توجیه خطاها و مشکلات خود.

بدین‌سان، می‌بینیم که این سه عامل در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی نکته‌های مهمی هستند و در شکل‌دهی به وضعیت موجود نقش اساسی و تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

اکنون با عطف نظر به این سه عاملی که برشمردم، می‌خواهم یک مجموعه از این تناقض‌ها و تضادها و پارادوکس‌های بیست سال اخیر را روشن سازم. ابتدا از قانون اساسی شروع می‌کنیم. قانون اساسی ما برای کسانی که این قانون را دیده‌اند، دارای تناقضاتی است.

### اولین تناقض یا پارادوکس؛ اگر متن فعلی قانون اساسی جمهوری

اسلامی ایران را به دقت مرور کنیم به چند مسأله ابهام‌دار پی می‌بریم. در همین سندی که در دست ما است به عنوان قانون اساسی، از یک سوء تأکید بر اصول مذهبی می‌شود و از سوی دیگر قوانین عرفی به کمک طلبیده می‌شود. از یک سو، گرایش‌های خیلی دموکراتیک وجود دارد و از سوی دیگر، گرایش‌های کاملاً ضد دموکراتیک. یک جا تمایلات عوام‌گرایانه یا به قول غربی‌ها پوپولیستی و مردم‌گرایی شدید مورد تأکید قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، خصلت نخبه‌گرایانه عجیبی را در دل خودش حمل می‌کند.

نمونه‌های باز اصول دموکراتیک اصول ششم، بیستم، بیست و دوم، بیست و سوم و بیست و پنجم قانون اساسی است.

**پارادوکس دوم؛** در ایران امروز ما با جامعه‌ای روبرو هستیم که در آن بسیاری از نهادهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و حقوقی و اقتصادی به لحاظ خاستگاهشان و به لحاظ ساختارشان، سخت غربی و مدرن هستند. منظور ما در این جا از غربی و مدرن این است که دولت فعلی، بسیاری از نهادهای رژیم گذشته را نمی‌توانست از بین ببرد. این نهاد از رژیم گذشته به ما به ارث رسید و ما نه تنها آنها را منحل نکردیم، بلکه در کنار آنها نهادها و سازمانهای دیگری را هم به وجود آوردیم و حتی در پاره‌ای موارد مجبور شدیم تا نهادهای گذشته و جدید را با هم ادغام کنیم. بلی، در ایران بسیاری از نهادها و ساختارها هستند که به خاطر خاستگاهشان غربی و مدرن هستند، اما به لحاظ شمایل، آداب و روش کار، بومی و سنتی هستند. این نهادها و ساختارها، هم در نهادهای ما و هم در تبلیغات قابل مشاهده‌اند و در هر کدام می‌توان این ویژگی‌ها را دید. مثل اعلای این حالت را در قوه قضائیه و در قوه مقننه می‌بینید. در ساختار قوای قضائیه و مقننه مؤلفه‌های نظام‌های دموکراتیک و مدرن را می‌بینید، در حالی که در عمل انگاره‌های سنتی و بومی بر آنها حکمفرما هستند.

**پارادوکس سوم؛** در ایران امروز ما با یک حکومت ایدئولوژیک سر و کار داریم. اگر نخواهم خیلی مؤدبانه صحبت کنیم باید بگوییم با حکومتی سیاست‌زده که در آن همه چیز سیاسی است، روبروئیم. از این منظر، در این جامعه بیشتر تصمیم‌گیری‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی

حاکم قرار گرفته است، به طوری که فراموش می‌کنیم نباید تاریخ را سیاسی کرد.

یک تاریخ‌نگار هندی یک کتاب خیلی جالبی نوشته که موضوع آن این است: «چگونه تاریخ را باید از دست سیاست نجات داد؟»، یعنی تاریخ‌نگاری سیاست زده و سیاست‌مآب چیزی نیست که ماندگار باشد. نمونه و مثل اعلی تاریخ‌نگاری واقع‌بینانه تاریخ بیهقی است. ابوالفضل بیهقی در این کتاب، رخداد‌های دوره‌ای بسیار مهم از تاریخ ایران، دوره غزنویان، را با نگاه موشکاف خویش مورد بررسی قرار داده و در داوری‌های خویش و بیان واقعیات؛ حق مطلب را در نظر داشته و از هر گونه قضاوت ناصواب و مصلحت‌های سیاسی حاکمان وقت دوری گزیده است.

بنابراین، اگر این فرض را بپذیریم که نیروهای مختلف از مذهبی گرفته تا غیرمذهبی و همچنین از طبقات مختلف اجتماعی مانند جوانان، زنان، کارگران، روشنفکران، کارمندان، نویسندگان و نظامیان در انقلاب نقش داشتند، هضم این مسأله نباید برایمان مشکل شود که چرا وجود این تکثر علتها و این تعدد گروه‌ها بغرنجی و پیچیدگی فعلی را با خودش تا به امروز همراه آورده است.

پس، سخن اول، این است که چرا سیاست تا به این حد پیچیده است. نکته دوم این که به نظر من عواملی سبب شده تا ما این همه بغرنجی و پیچیدگی را در سیاست ایران بعد از انقلاب اسلامی ببینیم. یکی از این عوامل چیزهایی است که من اسمش را گذاشته‌ام شکاف میان ایده و

آزمون، بین باید و هست و بین سیاست و فقه. یعنی اینکه تضاد بین هر یک از این دو مقوله و ثنویتی که نام بردم، سبب شده تا این حالت پیچیدگی در سیاست و اندیشه ایران بعد از انقلاب پدید آمده باشد. منظور دقیق‌تر بنده این است که انقلاب‌ها به خاطر آن خصلت آرمانی که همواره باید داشته باشند، نمی‌توانند آرمان‌گرا نباشند. یعنی وقتی که شما صحبت از جمع کردن اکثریت قریب به اتفاق افراد یک جامعه می‌کنید. مجبورید به آن چیزی که وجه مشترک همه آنهاست، توجه کنید. آنچه همه مردم را به هم پیوند می‌دهد وجه آرمان‌خواهی آنهاست. در واقع، ما همیشه با چشمداشت به این آرمانشهری که باید به وجود بیاوریم، حرکت می‌کنیم.

ولی مثل هر فرد انقلابی می‌بینیم که بین آنچه باید باشد و آن چه هست و اتفاقی که می‌افتد همیشه یک شکافی به وجود می‌آید. هر انقلابی را هم که شما نگاه کنید می‌بینید که این مسأله و دوره را از سر گذرانده است. انقلاب روسیه، انقلاب چین، انقلاب کوبا و هر انقلابی را که شما مدنظر داشته باشید، این شکاف بین باید و هست و ایده و آزمون را که به هر حال یک واقعیت جامعه‌شناسی است، در آن پیش آمده است. این نکته دومی است که این همه تضاد و پارادوکس و پیچیدگی و بحث و گفتگو را به وجود آورده است.

سوم؛ عامل سوم مقوله‌ای است که آن را باید بیشتر در ایدئولوژی حاکم جستجو کرد. یعنی فکر می‌کنم تشیع و روحانیت از زمان به دست گرفتن قدرت از سال ۱۳۵۷ تا کنون، در دلان‌های سیاست و در دلان

امروز و در سرنوشت آینده ما چه نقش اساسی دارد؟ بسیار رهگشااست. جنبش؛ جریان و پروژه اصلاحات که امروزه از آن صحبت می‌شود چیزی به مراتب بیشتر از وجود یک شخص و چند تا مشاور و همفکر رئیس جمهور است. این اصلاحات ثمره یک تحول اجتماعی است که در ایران بعد از انقلاب صورت گرفته است.

این تحول و دگرپرسی عمیق و همه جانبه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که در دو دهه اخیر چهره نموده، ریشه و بنیاد آن از انقلاب اسلامی آغاز شد. می‌دانیم که انقلاب یک واقعه نادری در تاریخ هر جامعه‌ای است. انقلاب اتفاقی نیست که هر روز و هر ماه در هر جامعه‌ای اتفاق بیفتد. تاریخ هر ملتی را که نگاه بکنیم می‌بینیم که انقلابها هر ۲۰۰ سال، ۳۰۰ سال یا ۴۰۰ سال ممکن است به وقوع بپیوندند. پس از هر انقلاب هم، در جامعه انقلاب زده و انقلابی با تحولاتی که آن انقلاب ایجاد کرده، کشش و معارضة فکری در می‌گیرد و افراد بر سر تحولات پدید آمده با هم به بحث و گفتگو و منازعه می‌پردازند.

در این حالت، هر گروه و جریان مؤثر و مشارک در پیروزی انقلاب؛ اهداف، آرمانها و ایدئولوژی خاص خود از علل و عوامل پیروزی انقلاب، فرآیند و دستاوردهای آن ارائه می‌نماید. بدین‌سان، با عرضه دیدگاههای متفاوت درباره انقلاب و مسائل آن، گروهها و اشخاص و جریانهای فکری، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی قدم به میدان مواجهه‌های ایدئولوژیک و فکری و سیاسی می‌نهند. روز به روز این تضاد بیشتر می‌شود. گاه این تضاد به قانون اساسی و قوانین و نهادهای منبعث از انقلاب کشانده می‌شود.

باری، جامعه شوروی و جامعه ما تنها جوامعی هستیم که در قرن

بیستم حداقل دو انقلاب بزرگ را از سر گذرانده‌ایم؛ شوروی، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و فروپاشی این کشور به ۱۵ کشور مستقل و دو انقلاب پیروز شده ایرانی؛ یکی انقلاب مشروطیت و دیگری انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷ است. البته اگر اتفاقات دوران ملی شدن صنعت نفت را هم به عنوان انقلاب یا شبه انقلاب در نظر بگیریم، سه انقلاب عظیم اجتماعی را ما در ۱۰۰ سال اخیر از سر گذرانده‌ایم. این دو یا سه نهضت عظیم اجتماعی، در دگرگونی نهادها، ارزش‌ها و رفتارها و هویت ملی و اجتماعی ما سخت مؤثر بوده‌اند. این دگرگونی در جامعه ما به مراتب بیش‌تر از جوامع انقلابی دیگر است. چنانکه می‌دانیم جامعه‌شناسان در درس جامعه‌شناسی انقلاب و در بحث تغییرات اجتماعی؛ انقلاب را مهمترین پدیده‌ای می‌دانند که دامنه تغییرات آن بسیار گسترده و دراز دامن است. بطوریکه تمام نهادهای جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، شایسته است که استادان جامعه‌شناسی سیاسی علل و عوامل این مسأله را توضیح دهند و آشنایی ما را با انقلاب اسلامی فزونی ببخشند.

دوم؛ عامل دیگری که در ابتدای پیروزی انقلاب؛ دگرگونی و حالت پیچیده انقلاب را به وجود آورده، این است که انقلاب ما از تعدد علت‌ها و تكثر مشارکت‌ها برخوردار بود. به عبارت دیگر، انقلاب را عوامل بسیار گوناگون داخلی و خارجی به وجود آوردند و گروهها و اشخاص گوناگونی هم در پیدایش و تکوین آن نقش داشتند. یکی از اموری که واقعاً از نگاه یک محقق مایه تأسف می‌شود این است که ما تاریخ نگاری مان بسیار سیاسی شده و تا حد زیادی نیز در گرو تمایلات و خط قرمزهای نیروهای

از سوی دیگر، چون کشور ما، از نظر فرهنگی، تمدنی، تاریخی، سیاسی و ژئوپلیتیک دارای ویژگی‌های خاصی است. بنابراین، صحبت من در رابطه با برخی تضادها و پارادکس‌هایی است که در سیاست، تفکر و اندیشه در ایران بعد از انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد. البته این نکته را به تأکید تمام عرض کنم که به هیچ وجه این فهرستی را که خدمت شما ارایه خواهم کرد، لیست کاملی نیست و این سیاهه می‌تواند بسیار بیشتر از این باشد. چرا که از جمله صفت‌هایی که برای توصیف فضای فکری و فرهنگی ایران بعد از انقلاب به کرات به گوش می‌رسد و افراد از آن نام می‌برند؛ توصیف‌هایی است مانند: نابهنگام، نامتجانس، غیرمترقبه، شگفت‌آور، تناقض‌آلود، اسرارآمیز و...

به هر روی، در این جلسه من این مسأله را روشن خواهم ساخت که چرا هنگامی که فضای فکری و سیاسی بعد از انقلاب اسلامی را می‌خواهیم تحلیل و بررسی بکنیم؛ مجبوریم از این گونه توصیف‌ها و مفاهیم استفاده کنیم. برای پاسخ به این سؤال و اثبات این که چگونه این تناقض‌ها وجود دارد، ابتدا سه عامل را که از همه جدی‌تر است مطرح می‌کنم. پس از آن، سیزده نمونه از این پارادکس‌ها را هم ارائه خواهم کرد. به نظر من، پاسخ به این پرسش که چه عوامل و دلایلی باعث پدید آمدن این فضای پارادکسیکال و تناقض‌آمیز شده، مسأله بسیار مهمی است و تاکنون نظریات بسیار مختلفی در این باره ارائه شده و طرح دیدگاه‌های جدید در این باب رهگشا و سودمند خواهد بود.

تناقضاتی که در فضای سیاست و تفکر ایران بعد از انقلاب اسلامی

پدید آمده، بسیار اساسی و مهم‌اند و برای درک و فهم آنها باید دلایل پیدایش آنها را به درستی شناخت. به نظر بنده، می‌توان دلایل اصلی پیدایی این فضای پر تضاد و تناقض‌آمیز آن را به سه عامل مهم زیر تحویل کرد:

یکم؛ دگرگونی‌ها و تحولات عظیمی که از لحاظ فرهنگی، اقتصادی، جمعیتی و سیاسی، در این بیست سال گذشته، در این مملکت پدید آمده، مجموع این عوامل به سیاست ایران یک نوع تنوع و یک نوع پیچیدگی خاص بخشیده که به هیچ وجه قبلاً تصور آن میسر نبوده است. امروزه، چنین به نظر می‌آید که از عالم علم سیاست تا یک بچه پانزده ساله همگی مسایل ایران را تحلیل می‌کنند و بیشتر اقشار و لایه‌های اجتماعی و جوانان، زنان و دانشجویان به سیاست توجه نشان می‌دهند. این که در حال حاضر، سیاست در ایران حالت بغرنج و پیچیده‌ای به خود گرفته و این پیچیدگی سیاست چیزی نیست که با فرمول ساده خوب‌ها و بدها، راستی‌ها و چپی‌ها، مترقی‌ها و محافظه‌کارها و سنتی و مدرن بشود آن را توضیح داد. بنابراین، مقوله سیاست در ایران عمدتاً یک تغییر و تحول ماهوی پیدا کرده، چیزی که در رژیم گذشته اصلاً بدین‌گونه وجود نداشت.

در این نشست، بنده مشخصه‌های خاصی که در این رابطه از لحاظ جمعیتی و دموکراسی در خور اعتناست، ارائه خواهم نمود. چون فکر می‌کنم این عوامل بسیار مهم هستند و در یافتن رمز این مسأله که چه اتفاقی افتاده و الان چه اتفاقی دارد می‌افتد و این اتفاقات در وضعیت

بلند بی‌خبر می‌ماند. همچنانکه برخی نویسندگان از سرزمین ایران سخن به میان می‌آورند، ولی از اندیشه‌ی تابناک عارفان، متکلمان، ادیبان و شاعران نامور ایرانی ذکری به میان نمی‌آورند و تنها از جغرافیا، آب و طبیعت سخن می‌گویند، تو گویی ایران تنها سرزمین آن است.

از این سخنان چنین برمی‌آید که شناخت اسلام و ایران دارای ابعاد و وجوه گوناگون است و شناخت هر یک بدون دیگری ناقص و ابتر است.

بدین‌سان، نقش ایرانیان در شکل‌گیری و پیشبرد معارف اسلامی، بسط فتوحات مسلمانان و استمرار دولت‌های اسلامی قابل چشم‌پوشی نیست. همچنانکه تأثیر اسلام در باورها، اندیشه‌ها، آئین‌ها، سنتها و هنرها و به طور کلی زندگی فردی، جمعی، سیاسی، اقتصادی و هنری ایرانیان غیرقابل انکار است. نظر به این موارد و به منظور ستردن غبار تیرگی از مفاهیم اسلام و ایران و تبیین چگونگی رابطه ایران و اسلام؛ این مرکز بر آن گردید تا در قالب یک مجموعه نشستهای علمی و تخصصی به بازشناسی مفاهیم اسلام و ایران بپردازد و صاحبان اندیشه و متخصصان در رشته‌های گوناگون را به چالش و کنکاش علمی فراخواند و از این طریق، زوایای ناگفته و ابعاد مغفول در باب مفاهیم، روشهای تحقیق، شبهات، ایرادات و پرسشهای اساسی در این زمینه‌ها را روشن سازد و بدین‌گونه، به تقویت باورهای دینی و هویت ملی و مذهبی و آشنا ساختن نسل امروز با سیمای درخشان اسلام و ایران و نحوه امتزاج و تأثیر آنها در سرنوشت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، هنری و فرهنگی ایرانیان مدد رساند.

نوشته حاضر به فضای فکری و سیاسی جامعه ایران در دو دهه گذشته نظر دارد و بر آن است که پیچیدگی‌ها و مسائل عرصه‌های تفکر و سیاست را بنمایاند و از این راه در آشکار ساختن تضادها و دلایل پیچیدگی‌های مسائل امروز، افق‌های تازه‌ای فراراه سیاست‌گذاران، متفکران و اندیشه‌وران قرار دهد.

**مدیر مرکز بازشناسی اسلام و ایران**

## پارادوکس‌های سیاست در ایران امروز

پدیده‌هایی مانند انقلاب که جزو مهمترین تغییرات اساسی اجتماعی هستند تمام ساختارها و نهادها و افراد را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. این دیده در دو دهه گذشته در سطح بسیار گسترده‌ای موجد تغییرات و تحولاتی در ساختارهای کلان و در طبقات و نیروهای اجتماعی کشور ما بوده است. اصولاً، انقلابات پدید آورنده تحولات، نهادها، آرمانها و رفتارهای جدید هستند و در آنها نیروهای اجتماعی، ایدئولوژی‌های گوناگون و افکار و آرمانهای جدید و کهنه با هم به رویارویی و چالش کشانده می‌شوند. پس، انقلاب باعث تضاد و تصادم می‌شود و در آن؛ انواع تضادها در حوزه نهادها، سیاست، تفکر و آرمانها چهره می‌نماید.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### یادداشت

چنانکه می‌دانیم در باب مفهوم اسلام و ایران دیدگاههای متفاوتی ارائه می‌شود و هر کدام از این دیدگاهها دارای الزامات، نتایج و پیامدهایی است. همانگونه که در باب مفهوم اسلام می‌توان به اسلام فلسفی، اسلام عرفانی، اسلام فقهاتی، اسلام امریکایی، اسلام ناب محمدی، اسلام اروپایی، هندی، آفریقایی و صدها نام دیگر اشاره نمود. در باب ایران نیز می‌توان به مفاهیم ایران فرهنگی، ایران سیاسی، ایران تاریخی و سرزمین ایران اشاره داشت. این طیف از مفاهیم گاه چنان بدفهمی‌ها و سوء تعبیرهایی پدید می‌آورند که خواننده را دچار حیرت می‌کنند و او به درستی در نمی‌یابد که فضای معنایی اسلام و ایران واقعی کدام است و کدام مفهوم به مراد نزدیکتر است؟ همچنین برای فهم رابطه اسلام و ایران نیز می‌توان با دیدگاه‌های: تلائم اسلام و ایران، رویکرد اسلام منهای ایران، ایران منهای اسلام و یا تعامل اسلام و ایران مواجه بود. اینجاست که اسلام‌شناس، ایران‌شناس و حتی دانشجوی علاقمند به شناخت ایران و اسلام در می‌ماند که نقطه آغاز شناخت خود را بر چه مبنایی بنیاد نهد؟ مثلاً در رسانه‌های غربی از اسلام سیاسی سخن می‌گویند و این تلقی، اندیشه سیاسی مسلمانان را مترادف اسلام می‌شمارد و از این زاویه، اسلام و مسلمانان را مورد داوری قرار می‌دهد و از لطائف، معنویات، اخلاقیات و معارف اسلامی

بروجردی، مهرزاد

پارادوکس‌های سیاست در ایران امروز / تألیف مهرزاد بروجردی - تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران (باز)، ۱۳۸۰.

۳۲ ص. - (مرکز بازشناسی اسلام و ایران؛ شماره نشر ۳۹)

ISBN 964-5933-32-3: ۳۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. ایران -- سیاست. ۲. ساختار سیاسی -- ایران. ۳. اسلام -- ایران. الف. عنوان.

۸۰-۲۲۷۲ م

۹۵۵/۰۰۴۴

DSR۶۵/۸۹ر



مرکز بازشناسی اسلام و ایران

- نام کتاب: پارادوکس‌های سیاست در ایران امروز
- تألیف: دکتر مهرزاد بروجردی
- شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۳۰۰۰ تومان
- نوبت چاپ: ۱۳۸۰، شماره نشر ۳۹
- شابک: ۳-۳۲-۵۹۳۳-۹۶۴
- نشانی ناشر: تهران: خیابان فلسطین، پلاک ۲۵۵، طبقه دوم، کدپستی ۱۴۱۶۶
- تلفن ۸۸۹۵۳۸۶، ۸۸۰۳۲۶۶، دورنگار ۸۸۹۸۹۴۸

ISBN 964-5933-32-3

---

از مجموعه سخنرانی‌ها ۴

---

# پارادوکس‌های سیاست در ایران امروز

دکتر مهرزاد بروجردی

---



دکتر مهرزاد بروجردی

پارادوکس‌های سیاست  
در ایران امروز



مرکز بازشناسی اسلامی ایران



## از مجموعه سخنرانی‌ها:

- شاهنامه و هویت ایرانی  
پرفسور اولریش مارزولف
- پیوند اسلام‌گرایی و ایران‌گرایی  
دکتر اصغر دادبه
- تکوین و تنفیذ هویت ایرانی  
دکتر داور شیخاوندی
- مفهوم اسلامیت و ایرانیت  
پروفسور شاپور رواسانی
- پرسش فلسفی، ایرانی بودن چیست؟  
دکتر سید موسی دیباج
- کنش دین و دولت در عصر صفوی  
دکتر هاشم آغاچری
- آموزش زبان - آموزش ادبیات  
دکتر محمد استعلامی
- علل پیدایش صفویه در ایران  
دکتر احسان اشراقی
- ادبیات در دوره صفویه  
دکتر سعید رجایی خراسانی
- خدمات ایرانیان در پیشرفت معارف اسلامی  
دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی
- هویت معماری ایران  
دکتر مهرانگیز مظاهری
- هنرهای ایرانی  
دکتر سید محمد ترابی
- مولفه‌های فرهنگ سیاسی در  
جمهوری اسلامی ایران  
دکتر رسول نفیسی